

ناصر فکوهی

مرگ‌ها و باده‌ها

جستارها، گفتگوها، یادداشت‌ها و دل‌نوشته‌ها



www.ketab.ir

بسم الله الرحمن الرحيم



مرگ‌ها و یادها

جُستارها، گفتگوها، یادداشت‌ها و دلنبشه‌ها

ناصر فکوهی (استاد انسان‌شناسی دانشگاه تهران)

ناشر: نشر انسان‌شناسی

صفحه‌آرا: مهناز شاه‌علیزاده

ویراستار: اسما کرچی

چاپ اول: تابستان ۱۳۹۹

تیراژ: ۱۰۰۰

قیمت: ۹۱۰۰۰ تومان

شابک: ۹۷۸-۶۲۲-۹۵۵۲۶۸-۱

این کتاب با همکاری نشر تاریخ، فرهنگی و مذهبی تخت فولاد اصفهان منتشر شده است.

نشانی: تهران، خیابان ولیعصر، دره، اصلی دانشگاه تهران، پاساژ فروزنده، ط ۲، واحد ۵۰۷

تلفن: ۶۶۴۱۰۰۲

پست الکترونیک: anthropology.pub@gmail.com

کلیه آثار منتشره این انتشارات در جهت ایجاد فضای علمی و نظر شخصی نویسندگان محترم آن است و لزوماً مورد تأیید نشر انتشارات انسان‌شناسی نیست.

عنوان و نام پدیدآور: مرگ‌ها و یادها/ مولف ناصر فکوهی

مشخصات نشر: تهران: انتشارات انسان‌شناسی، ۱۳۹۹.

مشخصات ظاهری: ۷۷۵ ص:، ۲۱/۵×۱۴/۵ س.م.

شابک: ۹۷۸-۶۲۲-۹۵۵۲۶۸-۱

موضوع: مرگ -- مطالب گونه‌گون

موضوع: Death -- Miscellanea

شناسه افزوده: فکوهی، ناصر، ۱۳۲۵ - نویسنده

رده بندی کنگره: BF ۱۲۷۵

رده بندی دیویی: ۱۳۲/۹۰۱۳

شماره کتابشناسی ملی: ۶۱۰۸۷۰۶

فهرست

چند نکته و قدردانی.....	۹
پیشگفتار: مرگ و فراموشی.....	۱۱
بخش اول مرگ: از اندیشه تا واقعیت	
اندیشه‌ها: مرگ.....	۱۹
هانا آنت: فیلسوف مرگ، رنج و خشونت انسان.....	۱۹
رر جیو آگامبن: انسان در «موقعیت استثنایی».....	۲۲
فئودور داستایوفسکی: نیست‌گرایی و سیاست.....	۲۶
مرگ، سقوط، نیاکان.....	۳۷
اسطوره مرگ.....	۳۷
نیاکان و مرگ.....	۴۳
مومیایی سحرآمیز.....	۴۶
پزشکی شدن کالبد و مرگ.....	۵۵
کالبد جلودان.....	۵۵
«پزشکی شدن بدن» از تولد تا مرگ.....	۵۸
میمیرم، پس هستم! تأملاتی در باب حق مردود.....	۶۲
ترا انسان‌گرایی: زنده ماندن، چرا و به چه قیمتی؟.....	۷۱
آرزوی مرگ.....	۷۷
خودکشی.....	۷۷
زیستن در مرگ.....	۸۷
شادمان چون مرگ.....	۱۰۱
مرگ و فرهنگ.....	۱۰۷
من، مرتضی پاشایی.....	۱۰۷
سوگ پاشایی: نمایش مردم بود نه نخبگان.....	۱۱۱
مرگ کودک.....	۱۲۵
کابوس دو خانواده.....	۱۲۵
هیولای درون.....	۱۴۱
مرگ و فاجعه.....	۱۴۱
انسان‌شناسی فاجعه.....	۱۴۵
صدای پای مرگ.....	۱۴۸
بم، گذشته ما؛ بم، آینده ما.....	۱۵۳
«هم» دردی ناممکن برای کرمانشاه.....	۱۵۷
آوار «مهر».....	۱۵۹
وداع با ساختمان روزهای دور.....	۱۶۲
جنگ، مرگ و دولت.....	۱۶۹
جنگ جهانی دوم: الگویی برای معماری مرگ.....	۱۶۹
فدریکو گارسیا لورکا: صدای پای فانیسم.....	۱۷۵
همه دختران لورکا.....	۱۷۹

۱۸۳.....	اعدام.....
۱۸۵.....	دموکراسی جنگی یا افسون دیوانه‌وار بدن‌ها.....
۱۸۹.....	معمّر قتافی: دستمالی که به دور انداخته شد.....
۱۹۲.....	فیدل کاسترو: نفرین قاره.....
۱۹۷.....	از لیموها متنفرم!.....
۲۰۴.....	من، مرگ هستم!.....
۲۱۱.....	مرگ و تروریسم.....
۲۱۱.....	شناخت شناخت: راهی برای تمسجدایی.....
۲۱۷.....	ساختاری شدن تروریسم.....
۲۲۴.....	چرا یاریس؟.....
۲۲۸.....	چرخه خضونت در یاریس.....
۲۳۲.....	اسامه بن لادن: مرثیهای برای یک هیولا.....

بخش دوم: یادبودها و سوگ‌نوشته‌ها

۲۳۷.....	سیکل آبلو آنتون: سینمای سکوت.....
۲۴۲.....	محمّد استاد: «ما، دیوانه کردی... حالیه؟».....
۲۴۳.....	کلود لوی آستروس: پهنه اسطوره‌ها.....
۲۴۶.....	کلود لوی آستروس: متفکری برای قرن آینده.....
۲۵۱.....	شبنم اسمعیلی: و در چشم من.....
۲۵۳.....	حسین افشار: حسینی است، سیمه بود.....
۲۵۵.....	نادر افشار نادری: صداقت یک دهن‌شیر.....
۲۶۱.....	یحیی امامی: مرگ بر جاده.....
۲۶۲.....	عزت‌الله انتظامی: بلوری‌های ما.....
۲۶۹.....	ژرژ برسنس: شورشی آرام.....
۲۷۱.....	اینکمار برگمان: جادوی تصاویر.....
۲۷۷.....	اکتایو باز: آن‌سوی خدایان آرتک.....
۲۸۵.....	غلامرضا تختی: روح از دست‌رفته اخلاق ایرانی.....
۲۸۶.....	انور خامه‌ای: هوش کهن‌سالی.....
۲۸۸.....	مرتضی قاقب‌فر: یک عمر کار.....
۲۸۹.....	سیمین دانشور: مرگ بانوی سووشون.....
۲۹۱.....	فریبرز رئیس‌دانا: درگذشت اقتصاددان فرودستان.....
۲۹۵.....	فابریزیو دی آنتره: ترانه‌سرای آثارشیر.....
۲۹۶.....	ژوزه ساراماگو: ویرانشهر شباهت‌ها و آرمانشهر تفاوت‌ها.....
۳۰۳.....	پیر سانسو: آنچه بر جای می‌ماند.....
۳۰۵.....	عزت‌الله سبحانی: در شرافت سیاست.....
۳۰۷.....	خسرو شاکری: برای خسرو.....
۳۱۹.....	داریوش شایگان: فیلسوف شرق و غرب.....
۳۲۰.....	منوچهر صبوری: بدرود، مرد آرام!.....
۳۲۳.....	غلامحسین صدیقی: الگویی برای اخلاق.....
۳۲۸.....	محمد عبداللّهی: آینده‌ای که شکست / در ستایش یک نا-اسطوره.....
۳۳۱.....	محمد عیسی فرامرزپور: جای خالی پیر ما.....
۳۳۳.....	ژان فرا: خواننده امید.....

۳۳۲	فروغ فروخزاد: الگوی زنانگی
۳۳۲	لنو قره: آثار شیست دلباخته
۳۳۶	کارلوس فونتنتس: شهروند جهان
۳۳۹	محمد امین قانع‌راد: سکوت فرزانه‌وار
۳۵۲	زاون قوکانسیان: زاون وجود داشت، من او را دیده بودم!
۳۵۶	پرویز کلاتتری: برای پرویزی که خواهد بود!
۳۶۱	راشل کوری: مرگی برای زندگی
۳۶۲	لنود: کوهن: آواز عشق
۳۶۳	عباس کیا رستمی: رفتن، مثل یک عاشق
۳۶۵	جاسر: رستمی: اشک‌های گرم، دل‌های سرد
۳۷۳	کا: کوکس: دانشمند و اخلاق
۳۷۵	گابریل آراسیپا: مرار سال تنهایی
۳۷۷	نلسون ماندلا: نبود خشونت، درس برای بشریت
۳۷۸	شاهرخ مسکوت: عشق خاموش، کوی دوست
۳۹۷	کاظم معتمدنژاد: وقت‌های مبار، مرید
۳۹۷	مرتضی ممیز: طرح آخر
۴۰۱	ژرژ موستانکی: یونانی سرگردان
۴۰۳	صادق هدایت: شاهد مدرنیته بیرون
۴۰۳	احسان یار شاطر: تلاش خستگی‌ناپذیر

بخش سوم: ده‌گانه‌ها

۴۰۹	بر سر سفره آن‌ها که رفتند!
۴۱۳	روزگاری روستایی بود: قلمه‌ای بود و خانه‌ای
۴۱۹	فراتر از یک زندگی
۴۲۷	وداع آخر با دخترک دوردست
۴۳۲	شوریده در بند
۴۴۳	سخن آخر
۴۴۳	مرگی آرام در شهری واژگونه
۴۴۵	روزگار کرونا، عشق من!
۴۴۹	پیوست: تخت فولاد اصفهان: هویت فرهنگی یک شهر / هاجر قربانی

پیشگفتار: مرگ و فراموشی

گفتن از مرگ و شنیدن از مرگ در جهان کنونی، از همان ابتدا حسی ناراحت کننده و اضطراب آمیز را در گوشت و استخوان می‌کند؛ حسی که برای انسان شناسان آشناست و در مفهوم «تابو» خود را متبلور می‌کند: آنچه نباید بر زبان راند، آنچه نباید به سوییخ رفت و به گشت و آمد. مدرنیته، مرگ را از زندگی ما بیرون رانده است، همان گونه که شروع فنی و بزرگ شهرنشینی پس از رنسانس به گونه‌ای نمادین با بیرون راندن گورستان‌ها از شهر همراه بود. مدرنیته مرگ را در زندگی ما به یک حوزه تابویی رانده و این همان چیزی است که درباره حوزه‌ها و گروه‌های اجتماعی متعدد دیگری نیز اتفاق افتاده است؛ نگاه کنیم به پدیده‌هایی چون سالمندی، بیماری، ناتوانی‌های فیزیکی و ذهنی، جنون و در یک کلام متفاوت بودن و متفاوت زیستن و حرکت در خلاف جهت متعارف روزمرگی در معنای عام آن و با سکانس‌ها و کلیشه‌های ازپیش تعریف شده آن. مدرنیته در رویکرد سودجویانه و ابزارگرایانه و ابزار سازنده خود نسبت به انسان، تلاش کرده است همه این پدیده‌ها را از زندگی ما بیرون براند. با وصف این، بیرون راندن، همواره شکل همگن و یکدست نداشته است و بنا بر مورد، فرهنگ،

دوره و موقعیت‌های متفاوت، بیشتر یا کمتر، قطعی‌تر یا نسبی‌تر است؛ اما کنترل کالبدی، هدایت اندیشه و کنش و به‌خصوص مرزهایی نامرئی که از خلال زبان، ما را درون خود اسیر کرده و ناچار به تبعیت از خود می‌کنند، وجود دارند تا ما با این پدیده‌ها صرفاً در زمان‌ها و مکان‌های خاصی وارد رابطه حسی / ذهنی / کنشی شویم: بیماران روانه بیمارستان‌ها می‌شوند، کهن سالان روانه خانه‌های پنهان، دیوانگان روانه تیمارستان‌ها؛ گروهی نیز به زندان فرستاده می‌شوند یا رها شده و ناخواسته از زندگی فیزیکی محروم می‌شوند و در همه این موارد، جهان مدرن با کالبد ذهن و حس‌های ما «زمان و مکان ملاقات» را تعیین می‌کند که منشاء بیگانه‌ش به حاشیه‌راندن و فراموشی آن موجودات، جز در آن پراتر‌هاست. مسئله‌ای که دیگر جایی در جهان روزمرگی و نظم بی‌رحم آن ندارند. فراموشی، مسئله‌ای برای ناپدیدشدن است. همان‌گونه که در اسطوره‌شناسی یونانی هادس^۱، خدای اهریمن، دوزخ، یکی از پسران کروئوس^۲ (خدای زمان) در کنار ژئوس^۳ (خدای آسمان‌ها) و پوزیدئون^۴ (خدای دریاها)، حاکم جهان مردگان بود و در عین حال، معنی «ناپدیدشده» می‌داد و یونانیان گروهی از مردگان خود را «ناپدیدشده» و بی‌نام^۵ خطاب می‌کردند؛ کالبدی که روح خود را از دست داده است، نمادی از ناپاک و بی‌چهارم^۶ (جنازه) بوده و هست که حضورش برخلاف کالبد زنده ایجاد ترس، اضطراب و وحشت از «آلودگی» می‌کند. این همان مرزی است که مری^۷ در حدفاصل میان برون (جهان دیگری و شیطانی) و برون (جهان خونت و خدای) قائل

1. Hades

2. Chronos

3. Zeus

4. Poseidon

5. Funestus

6. Mary Douglass (1921-2007) انسان‌شناس بریتانیایی

می‌شود؛ کالبد بی‌جان از روح جدا می‌شود تا دو سفر آغاز شوند، سفری به مرگ و سفری به فراموشی؛ دیالکتیک مرگ و فراموشی نیز از همین جا آغاز می‌شود. فرهنگ‌های باستانی برخلاف فرهنگ مدرن، مردگان را به حاشیه‌ای شدن و فراموشی محکوم نمی‌کردند. انسانیت انسان در آن بود که می‌دانست خواهد مُرد و مرگ امری ناگزیر است که در بطن زندگی نهفته شده و زندگی از آن می‌زاید. همان‌طور که در رومی می‌گفتند: «زندگی در مرگ نهفته»^۱، از این‌رو از قدیمی‌ترین ایام در اغلب تمدن‌ها، مرگ به مثابه یکی از مراحل گذار در تعبیر وان جنبی^۲ از این اصطلاح، همچون تولد، بلوغ و ازدواج، به‌شمار می‌آمده است. رابطه نزدیک میان زمین و مرگ در نمادگرایی زمین به مثابه نماد زن، باروری و مادری کاملاً نمایان است؛ ما را آنچه را زائیده است بار دیگر طلب می‌کند. همین نمادگرایی در ادیان و باورهای مختلف به اشکال گوناگون دیگری نیز درآمده‌اند، همان‌طور که در باورهای آسمانی یا دریا (که دو خدای دیگر زادهٔ کروئوس بودند) جایگزین زمین شده و پدر، جایگزین مادر (همچنان که خود کروئوس حاصل ازدواج زمین و آسمان بود) را ما نیز می‌گوییم: ما از خدا آمده‌ایم و به خدا بازمی‌گردیم یا در تعبیری گریب از ولانا^۳ «ما ز بالاایم و بالا می‌رویم / ما ز دریاییم و دریا می‌رویم».

بازماندن روح در دیالکتیکی روشن با از میان رفتن و حتی به کالبد پیش می‌رود، ولو آنکه ما خود این تخریب را در مناسک گذار سازمان‌دهی کنیم یا آن را گاه در اشکالی که شاید به نظر غیرانسانی و وحشیانه بیایند به انجام می‌رسانیم. در بسیاری فرهنگ‌ها، جنازه همچون نوزادان تازه به دنیا آمده، شسته می‌شود، عطرآگین و تزیین و در لباسی آخرین، بنا بر فرهنگ، نمادی از پاکی (کفن) و در جامگانی فاخر به خاک سپرده می‌شود. در فرهنگ‌هایی چون زرتشتی و بتی

1. *vita in morte sumus*

2. Arnold van Gennep (1873-1957) انسان‌شناس هلندی

باستان، مردگان را خوراک جانوران می‌کردند و گروه‌هایی از سرخ‌پوستان حتی به خوردن مردگان خود می‌پرداختند که به این پدیده در انسان‌شناسی «درون‌مرده‌خواری»^۱ می‌گوییم؛ اما در همه این موارد درست برخلاف آنچه جوامع مدرن تلاش می‌کنند استدلال نمایند، ما نه بایی حرمتی و زیر پا گذاشتن احترام نسبت به عزیز از دست‌رفته، بلکه با باور به مرگ به مثابه یک مرحله سستی، انسانانه از زندگی در مفهوم کلان کیهانی آن سروکار داریم. در این ماسک «آلودگی» و فروپاشی جسد، پشت‌سر گذاشته شده و کالبد روانه سفری فراموشی می‌شود. مونس شدن و ناپدید شدن می‌شود تا روح بتواند برعکس سفری دیگر را در سبب ناشی دوباره تجربه کند.

زایش از مرگ در دنیای بیولوژیک و نمادین - فرهنگی اتفاق می‌افتد تا فراموشی جسم سبب فراموشی روح، که همان دوزخ ابدی است، نشود. این زایش از یک سو زایشی بیولوژیک، از زبیدی در نظام خویشاوندی و در روابط جسمانی است؛ فرزند برجای مانده، تداوم هستی، مادی یک روح است که در حیات آتی خود به جنگی روزمره و بی‌پایان با فراموشی موجود از میان‌رفته، خواهد رفت. حضور فیزیکی انسان در گذشته، یک تجربه بی‌یکسانی و بنابراین طبیعی است، تجربه‌ای که جهان را در مقیاس‌هایی متفاوت، رنگ‌بندی کرده است، جهان پس از او، دیگر جهان پیش از او نیست، مگر آنکه، انسانی بدترین معنای ممکن در یادها و خاطره‌ها مرده باشد و نام (به تعبیر ادبی ما «نام برکو») خود را از دست داده باشد؛ اما زایش دیگری نیز در کار است و آن زایش فرهنگی - مادی است، تغییری که عزیز از دست‌رفته در جهان اندیشه‌ها و ذهنیت‌ها، نشانه‌ها و باورها بر جای گذاشته است؛ بدین ترتیب هر بار یادی از او می‌شود، هر بار کتابی که نقش قلم او در آن حک شده، تصویر یا اثری هنری که خلق کرده در چارچوبی حسی - شناختی و در مسیر نگاهی انسانی قرار می‌گیرد، زایشی دوباره انجام

می‌گیرد؛ ابدیت از آنِ ازدست‌رفتگانی است که جهان را تغییر داده‌اند و یادگاری از خود برجای گذاشته‌اند.

از این رو و در نتیجه‌گیری هرچند نمی‌توان انکار کرد که تعبیر مرگ با مفاهیمی چون خواب، تاریکی و سیاهی، جنون و تسخیر کابوس، ریشه‌هایی عمیق و تاریخی در همهٔ فرهنگ‌ها دارد، اما برخلاف مدرنیته که فراموشی و به‌شدت راندن و اخراج از زندگی روزمره را به‌مثابهٔ ابزار اصلی مقابله با این سرنوشت ناگزیر می‌نهد، فرهنگ‌های انسانی با دیدن مرگ به‌مثابهٔ دروازه‌ای به‌سوی استلا و دستیابی به خداوند (در سنت‌های ابراهیمی)، دروازه‌ای به‌سوی آزادی روح از جسم (مانند معجون‌های عرفانی و مانوی) و دروازه‌ای برای بازگشتی ابدی و آغاز دوبارهٔ حیات (همچون سنت‌های پیش‌کلمبی) امریکا، فراموشی را به‌مثابهٔ عیب هیچ‌ودگی و نیستی از اندیشهٔ مرگ و اندیشهٔ زندگی خود بیرون‌رانده و نبود آن‌ها را می‌رود فریودنش، در حضورش و تبلور زندگی‌بخش یادها و خاطراتش باز می‌آفریند.

بالین‌همه، درد و اندوه و افسوس اینجاست، زخم ندیدن و نبودن کالبدی که تا دیروز حسش می‌کردیم؛ اما از یاد ببریم که درد خفیهٔ نشانهٔ حسی زنده و زندگی‌آفرین است و بی‌دردی مطلق، نشانهٔ مرگی مصق.